دست آخر

چندروایت‌ازمرگ‌در«دیگرکسی‌صدایم‌نزد»امیرحسن‌چهل‌تن بوطیقای مرگ

شیما بهرومند

«زیان آن زندگی است که مرگ را در خود دارد و خود را در آن می‌یابد»

موریس بلانشو

روزمرگی مردی بازنشسته که از یک ملال کلیشه‌ای به ورطه‌ای هولناک می‌افتد، داستان «داستان مرگ یک انسان» است که بار نخست در زمستان ۶۶ در مجله مفید جاپ شد و اینک در مجموعه «دیگر کسی صدایم نزد» از امیرحسن چهل‌تن، مجموعه‌ای در دو دفتر که «مرگ» در داستان‌هایش پرسه می‌زند خاصه در داستان‌های دفتر دوم که کلمه مرگ، هم در عنوان داستان‌ها هست و هم در روایش؛ دست‌کلی برای مرگ، اسرار مرگ میرزا ابوالحسن‌خان حکیم، داستان یک یک انسان، مرگ دیگر جزء مهمی نیست و پنجره نمی‌گذاشت به مرگ فکر کند. آقای پارسی شبِ اول بازنشستگی را تا دیوفوت روزنامه می‌خواند و پیپ می‌کشد. فردا صبح اما از سر عادت باز صبح زود بیدار می‌شود تا اینکه خانواده به فکر می‌افتند برای پدر کاری دست‌وپا کنند و این وضع هم‌چنین را دگرگون می‌کند. کار که پیدا نمی‌شود به‌سبب بی‌رغبتی آقای پارسی، اتاق بالاخانه را برایش آماده می‌کنند به‌قصد تولیدی در خانه و درواقع مرد به انحا تبعید می‌شود. سرفه‌های خشک نشان از «یک زوال قطعی» دارد. آقای پارسی این زوال را با آویختن خود به «ادبیات» سپری می‌کند. دوباره به خواندن روی می‌آورد. از هم‌جاست که برای لحظه‌ای سروکله صادق هدایت پیدا می‌شود. اصلا در تمام داستان‌های چهل‌تن با تمام نقل‌وقایات با نوع ادبی هدایت، رکه‌هایی از این نویسنده معاصر هست. نویسنده‌ای که باور داشت کسانی هستند که از جوانی شروع به جان‌کندن می‌کنند و شاید «جان‌کندن» نزدیک‌ترین تعبیر برای داستان موصوف باشد. سایه مرگ با به‌تعبیر درستش، هماره‌دمی بر تمام داستان‌ها افتاده است که داستان مرگ یک انسان سرنمون آن‌هاست. آقای پارسی شیفته هدایت و بالزاک می‌شود و دیگر اتاقش بیشتر به کتابخانه‌ای متروک می‌ماند. در این فرایند زوال، ادبیات تنها امکانی است که مرد را تبعید می‌دارد یا شاید او را از آدمه مرگ می‌کند. اتاق سرد و خالی آقای پارسی که هریک از اعضای خانواده می‌کوشند تا جیزی به آن اضافه کنند و رافضا این کوشش‌ها گنه تلخ ماجرا را بیشتر رو می‌کرد. در حکم گوری است و مرد مات و ساکت در آن بساداور مقهور زنده‌گور. چهل‌تن در حد داستانش با مفهوم ادبیات نیز درگیر است. انگار هر داستان خطی، بازاگرافی از بوطیقای داستان‌نویسی او است که بناست روزگاری به قالب کتابی درآید. ادبیات در «دیگر کسی صدایم نزد» خاصه داستان مرگ یک انسان،

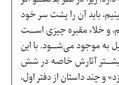

با مرگ همبسته است. درست همان‌طور که بلانشو معتقد است «ادبیات با پایان آغاز می‌شود»، چه‌آنکه ادبیات به جیزی که وجود ندارد اجازه سخن‌گفتن می‌دهد و به‌عبارتی هستی می‌بخشد. زیان در ادبیات خواهان به‌جنگ‌آوردن غیبت جیزهاست. پس از مرگ می‌آغازد. بلانشو فرایند نوشتن، ادبیات را با مرگ در معنایی وسیع نسبت می‌دهد و نوشتن را «تجربه مردنی نیرومندتر از مرگ» می‌خواند که با تجربه «شب» ممکن می‌شود. «شب دیگر، شب اصیل که گریزگاه خواب را از ما می‌گیرد، شبی که در آن نمی‌توان مکانی یافت. جایی که بدن از آرام‌گرفتن سر باز می‌زند.» و به‌تعبیر سایمون گریچلی در «خیلی کمی... تقریبا هیچ»، این شب دیگر، شب نحاً‌ساز رویاها و اشباح و ارواح است که در آن که می‌توان به خیاب رفت و نه می‌توان مرد زیرا جیزی نیرومندتر از مرگ حاضر است: «حقیقت ساده‌ای تخدیر بخشی بودن بدن جیست راهی برای خروج» جیزی که بلانشو آن را در تقابل با مرگ، «هماره‌مردن» می‌نامد: ناممکنی مرگ. تخدیرند هستی بودن تجربه می‌خوانی هم هست. بیداری در شب که بدن را بیمار می‌کند و در دور بی‌خوابی گرفتار. «گویا در ناامیدیِ جسمانی شب را همچون هزاران زخم درداَلود نادیدنی در طول روز با خود می‌برد و جشم‌هایش در زیر یلک‌های افتاده آرام می‌سوزند.» این تجربه از نظر بلانشو هماره تجربه ادبیات نیاز با نوشتن شوقی است که شایسته خاسته باشد اثر. از این‌روست که او نویسنده را «نیرو» می‌نامد. ادبیات سمپت تاریک زیرا است: سمتی که از راه رسیدن آن است. در داستان نخست دفتر دوم، «دستمالی برای مرگ» دختر جوان یناجوجیه که مادرش را در کودکی از دست داده است. مرگ را از زبان پدرش، «تکه ابر سیاه» می‌داند. «مُردن یعنی جهٔ پدرم ماه را زیوان نشانم نشانم ذهنی قرار داده است». در بخشی از این داستان می‌خوانیم: «به مشهد رفت. در خانه رفیقی حزبی منتظر ماند تا یک فاجاقچی مطمئن پیدا شود. شایع بود فاجاقچی‌ها با بلیس بندوست دارند. طور را لخت می‌کنند و نوسیده به مسرا و را در اختیار آنها قرار می‌دهند. شهرهای کوچک و روستاهای مرزی هم امن‌ست؛ ژاندارم‌ها هر غریبه‌ای را می‌گرفتند. تعداد مهاجرین فاجاق به شوروی روزبه‌روز بیشتر می‌شد. بعد از یک هفته انتظار عاقبت فاجاقچی مطمون از راه رسید. مرد مایسال و کم‌حرفی که سرش طاس بود و در لباس چوپانی جابک و خوش‌بنیه به نظر می‌رسید. بی‌درنگ به راه افتادند. غروب جمعه بود و ماه بالا بود».

مهرگیاه
امیرحسن چهل‌تن
نشر نگاه

رویداد

تنهایی‌وبیگانگی

شرق: «مهرگیاه» «سیمیددم ایرانی» و «دیگر کسی صدایم نزد» سه اثر امیرحسن چهل‌تن است که در نشر نگاه بازچاپ شده‌اند. «مهرگیاه» رمانی است که در حوالی شهریور بیست و همزمان با ورود متفقین به ایران اتفاق می‌افتد. شخصیت‌های اصلی این رمان شکست‌خورده‌اند که سرنوشت‌شان به نوعی با حوادث سیاسی کشور در آغاز دهه بیست پیوند خورده است. اکبرچه این دو زن با یکدیگر متفاوت‌اند اما هر دو حس تنهایی و شکست دارند و این نقطه اشتراک‌شان است. تنهایی و بیگانگی در جهانی مردانه نوعی احساس ترس را نیز در هردوی آنها به وجود آورده است. این زن‌ها به درون جامعه‌ای پرتاب شده‌اند که مردانه است و هر دوی آنها را پس می‌زند. چهل‌تن در این رمان به جهان درونی زنان رویانش نزدیک‌تر شده و تجربه آنها را از مواجهه با جامعه‌ای که در حال پوست‌اندازی است تصویر کرده است. «مهرگیاه» به همراه «تالار آینه» نقاط عطفی در سیر داستان‌نویسی چهل‌تن به شمار می‌روند چراکه در این دو اثر برای نخستین بار تاریخ و حوادث سیاسی ایران به‌عنوان پس‌زمینه وارد روایت چهل‌تن شده‌اند. در پشت جلد «مهرگیاه» می‌خوانیم: «می‌خواست همه گذشته را دوباره بسازد. درون همین خانه. همین حیاط. سال‌های بلوغ و نوجوانی. سال‌هایی تلف‌شده بود. سال‌هایی که به جای گرما و نور این خانه در سرمای یطزرونوع گذشته بود و بعد دوازده‌سالگی را دید. فواره‌ها باز بود و سرخی خونه‌های تاک محو می‌زد. شمس‌الضحی سر چرخاند. نگاهش می‌درخشید و چهره زیر غباری قدیمی که در آن شکفت. مردی در گذری تنگ صدایش می‌زد. او می‌دوید... می‌دوید و از دریچه کوچک بالاخانه دستمالی بر از نقل بیدمشک پیش پایش می‌انداخت... بخشی از ماجراهای رمان «مهرگیاه» در بتزیزوری می‌گذرد.

چهل‌تن در رمان «سیمیددم ایرانی» نیز دوباره به روسیه گریز زده اما این‌بار نه‌ای از ارده‌گاه‌های کار اجباری که ایرج سیرشت، شخصیت اصلی این رمان، ۲۸ سال در آن گرفتار شده است. «سیمیددم ایرانی» رمانی است که به روایت زندگی ایرج، مردی تقریبا شصت‌ساله می‌پردازد که بعد از نزدیک به سه دهه تبعید و دوری از ایران با وقوع انقلاب به ایران بازمی‌گردد و همه‌چیز را تغییرناپذیر می‌بیند. بازگشت او بعد از سال‌ها این امکان را برایش فراهم می‌کند که به گذشته بنگرد. به تهران و اتفاقات سیاسی دهه بیست. همه‌ایرج، بازیگر تئاتر است و به این واسطه دوره‌ای از تئاتر ایران نیز در روایت رمان به تصویر کشیده می‌شود. چهل‌تن در «سیمیددم ایران» تهران عینی‌تر و با برتر ایران ذهنی قرار داده است. در بخشی از این رمان می‌خوانیم: «به مشهد رفت. در خانه رفیقی حزبی منتظر ماند تا یک فاجاقچی مطمئن پیدا شود. شایع بود فاجاقچی‌ها با بلیس بندوست دارند. طور را لخت می‌کنند و نوسیده به مسرا و را در اختیار آنها قرار می‌دهند. شهرهای کوچک و روستاهای مرزی هم امن‌ست؛ ژاندارم‌ها هر غریبه‌ای را می‌گرفتند. تعداد مهاجرین فاجاق به شوروی روزبه‌روز بیشتر می‌شد. بعد از یک هفته انتظار عاقبت فاجاقچی مطمون از راه رسید. مرد مایسال و کم‌حرفی که سرش طاس بود و در لباس چوپانی جابک و خوش‌بنیه به نظر می‌رسید. بی‌درنگ به راه افتادند. غروب جمعه بود و ماه بالا بود».

دیگر کسی صدایم نزد
امیرحسن چهل‌تن
نشر نگاه

گفت‌وگو با **امیرحسن چهل‌تن** به مناسبت تجدیدچاپ رمان «سپیده‌دم ایرانی»

ادبیات، اقلیم بی‌دفاع

علی شروقی

«سیمیددم ایرانی»، که اسال در نشر نگاه تجدیدچاپ شده، شمشین رمان امیرحسن چهل‌تن و آخرین رمانی است که از او در ایران و به زبان فارسی منتشر شده است. از چاپ اول این رمان سیزده‌سال می‌گذرد و در این فاصله مخاطب فارسی‌زبان رمان نازهای از چهل‌تن نخوانده است. اما چهل‌تن در تمام این سیزده‌سال بمطور مداوم به نوشتن ادامه داده است. هروقت سراغ کار نازه‌ای را از او می‌گیری می‌گوید با در حال نوشتن کتاب جدیدی است و یا نازه از نوشتن کتابی فارغ شده است. او سال‌هاست که نویسنده‌ای تمام‌وقت است و کاری جز نوشتن نمی‌کند. یک رمان او بعنام «تهران، آخرالزمان» مدت‌هاست در ارشاد در انتظار مجوز مانده است و چهل‌همواره گفته است که تا تکلیف این رمان او روشن نشود کار دیگری را به ارشاد نخواهد داد. اما تمام رمان‌هایی که چهل‌تن بعد از «سیمیددم ایرانی» نوشته به زبان آلمانی ترجمه شده و تازه‌ترین رمان او هم با عنوان «حلقه‌ی عاشقان ادب» از سوی انتشارات معتبر بخوان و تنشی که ریشه در تاریخ زیسته این انسان دارد و به تجربه‌های اجتماعی و تاریخی‌واریزی‌دمد. آن‌چه می‌خواهید گفت‌وگویی است با امیرحسن چهل‌تن، به‌مناسبت تجدیدچاپ این رمان. چهل‌تن در این گفت‌وگو، چندنکته خواهید خواند. علاوه‌بر «سیمیددم ایرانی»، از دورمان نازهاش، «طوطی سمج» و «حلقه‌ی عاشقان ادب» نیز سخن گفته است و همچنین از آخرین سرنوشت رمان «تهران، آخرالزمان» که همچنان در ارشاد است و تکلیف ناملموم دشواری‌های پیش‌روی نویسنده ایرانی. دشواری‌هایی که نویسنده را دلسرد می‌کنند و از نوشتن بازمی‌دارند، از دیگر موضوعاتی است که در این مصاحبه از آن سخن رفته است. به اعتقاد چهل‌تن این روزها مسئله قاچاق کتاب نیز به این دشواری‌ها دامن زده که این خود ریشه در مسئله‌ای دیرین دارد: مسئله‌ی ممیزی؛ مسئله‌ای که همچنان از اجزای تفکیک‌ناپذیر این دشواری‌ها است. همه‌چیز عوض شده است و از طرفی گویی شکافی که بین ایرج و خانواده‌اش افتاده نیز دیگر ترمیم‌شدنی نیست. «سیمیددم ایرانی» روایتی است از بحران و تنش انسان درسنی هم هست که رشته در تاریخ زیسته این انسان دارد و به تجربه‌های اجتماعی و تاریخی‌واریزی‌دمد. آن‌چه می‌خوانید گفت‌وگویی است با امیرحسن چهل‌تن، به‌مناسبت تجدیدچاپ این رمان. چهل‌تن در این گفت‌وگو، چندنکته خواهید خواند. علاوه‌بر «سیمیددم ایرانی»، از دورمان نازهاش، «طوطی سمج» و «حلقه‌ی عاشقان ادب» نیز سخن گفته است و همچنین از آخرین سرنوشت رمان «تهران، آخرالزمان» که همچنان در ارشاد است و تکلیف ناملموم دشواری‌های پیش‌روی نویسنده ایرانی. دشواری‌هایی که نویسنده را دلسرد می‌کنند و از نوشتن بازمی‌دارند، از دیگر موضوعاتی است که در این مصاحبه از آن سخن رفته است. به اعتقاد چهل‌تن این روزها مسئله قاچاق کتاب نیز به این دشواری‌ها دامن زده که این خود ریشه در مسئله‌ای دیرین دارد: مسئله‌ی ممیزی؛ مسئله‌ای که همچنان از اجزای تفکیک‌ناپذیر این دشواری‌ها است. گفت‌وگو با امیرحسن چهل‌تن را می‌خوانید.

★ «سیمیددم ایرانی»، که به‌نازگی تجدید چاپ شده، از اشتباه نکنم آخرین رمانی است که در ایران و به زبان فارسی از شما منتشر شده و از چاپ اول آن هم زمان نسبتا زیادی می‌گذرد.

بله. این کتاب اولین‌بار در اردیبهشت ۱۳۸۴ و همزمان با نمایشگاه کتاب چاپ شد. چاپ جدید کتاب چاپ چهارم آن است.

★ پس با این حساب الان حدود سیزده سال است که رمان نازهای از شما در ایران منتشر نشده است. در این سیزده سال البته رمان‌هایی از شما در اروپا و به زبان‌های مختلفی منتشر شده که چون این رمان‌ها هنوز در ایران و به زبان فارسی چاپ نشده‌اند من آن‌ها را نخوانده‌ام. اما این رمان‌های فارسی که از شما خوانده‌ام به نظرم «سیمیددم ایرانی» بهترین و پخته‌ترین کار شماست. بااین‌حال به نظرمی‌رسد این رمان در مقایسه با رمان‌هایی مثل «تالار آینه» و «تهران، شهر بی‌آسمان» که هر دو قدیمی‌تر از «سیمیددم ایرانی» هستند قدری در ایران مهجورمانده و کمتر خوانده شده یا کمتر درباره‌اش نوشته‌اند و حرف زده‌اند. به نظرتان دلیلش چیست؟

توطئه سکوت!؟ من به آن اعتقادی ندارم. اما توجه کنید که رمان مس برخورد انتقادی تندی با شوروی و حزب توده دارد. آدم‌های این کتاب درواقع قربانیان سیاست‌های شوروی و حزب توده در ایران هستند.

★ اما کتاب زمانی چاپ شد که دیگر نه شوروی‌ای وجود داشت و نه حزب توده‌ای. یعنی گرایش به شوروی و آن حزب همچنان از آن حد بود که بر سرنوشت این رمان تأثیری بگذارد؟ این چنین بگذارد؟

شاید در میزان رسوخ تفکر توده‌ای در میان بخش مهمی از روشنفکران، اغراق شده باشد. مخاطب این کتاب به‌هرحال روشنفکران هستند نه افراد عادی. وقتی کتاب چاپ شد، احساس کردم کسانی که می‌شناختم‌شان و گرایشات سیاسی‌شان را هم می‌دانستم نسبت به آن واکنش سردی دارند. از میان کارهایی که از من در ایران منتشر شده خودم هم این کتاب را، چه از لحاظ پلات و چه به‌لحاظ شخصیت‌پردازی و فضاسازی، کم‌ارادت‌ترین رمان خودم می‌دانم. البته اگر نسخه کامل و بدون حذفیات «تهران، شهر بی‌آسمان» در ایران و به زبان فارسی منتشر شده بود می‌گفتم که شاید آن کتاب قوی‌تر از «سیمیددم ایرانی» باشد. اگرچه «سیمیددم ایرانی» را بعد از «تهران، شهر بی‌آسمان» نوشتم.

★ بعد از سه‌گانه تهران درواقع؟

نه. دو بخش بعدی سه‌گانه تهران را بعد از «سیمیددم ایرانی» نوشتم. «سیمیددم ایرانی» بلافاصله بعد از «تهران، شهر بی‌آسمان» نوشته شد.

★ اما به نظر خودتان «تهران، شهر بی‌آسمان» قوی‌تر است؟

نسخه‌ای که در ایران چاپ شده و فارسی‌زبان‌ها آن را خوانده‌اند، نه. از نسخه فارسی «تهران، شهر بی‌آسمان» بخش‌های زیادی را تاجار شده حذف کنم تا کتاب در ایران امکان انتشار پیدا کند. درواقع نسخه‌ای که این‌جا منتشر شده کمویش نصف شده است و در قیاس با آن‌چه از کتاب باقی مانده، «سیمیددم ایرانی» کار شاخص‌تر و مهم‌تری است.

★ از «سیمیددم ایرانی» چیزی حذف نکردید؟

نه. اتفاقا این کتاب خیلی هم سریع مجوز گرفت. آن زمان آقای مرادی‌نیا رئیس اداره کتاب بود که اگر اشتباه نکنم از دوسه‌ماه بعد از تصویب مجوز کتاب، ایشان برکنار شد. اما این کتاب هم دوباره در همین سمت و با همین مدت‌احساس کرد که در دهه ۲۰، با وجود فعالیت‌های حزب توده و بازترشدن فضا به نسبت قبل، باز هم حضور زنان در اجتماع چه‌قدر دشوار بوده. مخصوصا که می‌دیدم هنوز هم برای مسائل ما در این منطقه حل نشده. چه برسد به شخت سال پیش و ایران نوشته‌شدن این رمان. خلاصه این‌که ایده یک رمان جیزی نیست که بتوانی و بکباره به ذهن بیاید. تجربه‌های مختلف آدم انگار در نقطه‌ای به یکدیگر تلاقی می‌کنند تا رمانی متولد شود. دست‌کم در مورد خودم می‌توانم بگویم این طوری است.

★ ماجرای نسبت ۲۸ ساله ایرج از میهن و کشورش و دلیل این گسست، یعنی خاطره نوعین آن سرباز روس به عکس میهن، از آغاز در طرح رمان بود؟

نه. خیلی جیزها جین نوشتن شکل می‌گیرند. این ماجرا از اول نبود و بعدا و جین نوشتن به ذهنم رسید. شخصیت‌ها به جزء میهن و ایران هم گسست‌هایی بعد آمدند. اولش فقط می‌دانستم که می‌خواهم یک هنرپیشه زن داشته باشم که متعلق به آن دوره باشد. حالا اینکه جین زن جه نوع جنبه‌هایی خواهد داشت از این بوابم معلوم نبود و دوزده‌دو جین نوشتن آشکار شد. در مورد ایرج هم همین‌طور. می‌خواستم آدمی نوداده داشته باشم که معلوم هم نیست تا جه حدودای است و تا جه حد نیست اما به هر جهت مثل اکثر جوان‌های تحصیل‌کرده آن دوره کوایشانی به حزب توده داشته. اینکه در این رمان ما زندگی شخصی ایرج و رابطه‌اش با میهن را داریم نه زندگی سیاسی‌اش را. مثل همه داستان‌های من که در تاریخ یا سیاست حضور دارد، اما نه به‌عنوان عنصر مرکزی داستان.

★ یک درکی از مصاحبه‌های قبلی‌مان هم گفته بودید که اتفاقات تاریخی برای شما بیشتر نقش نشانگرهای زمانی را داشته‌اند. منتها اینجا به نظرمی‌رسد تاریخ و سیاست مشارکت فعالانه‌تری را در طرح رمان دارد. چون عامل فرار ایرج وقایع سیاسی است.

درواقع موتور محرکه است.

★ اما موتورمحرکه قوی‌ای است چون اصلا جاپ رفتن ایرج هم همین ماجرای سیاسی است.

بله. منهم من چندان به ماجراهای سیاسی نمی‌پردازم. مثلا صحنه‌هایی که درواپسی ایرج در ارده‌گاه سیبری را در نظر بگیرید. آن‌جا هم بیشتر زندگی شخصی او در ارده‌گاه مطرح است. کلا در رمان‌هایی من زندگی شخصی آدم‌ها در قیاس با وقایع سیاسی حجم بسیار قابل‌توجهی دارد. ولی جب وقایع تاریخی مثل ایستگاه‌هایی در مسیر حرکت آدم‌ها هستند که اتفاقا در طول مسیرآدم‌ها زندگی خودشان را دارند. این زندگی رنگ و بوی تاریخ به این ایستگاه‌ها نمدار گرجه آن از متاثر است. این درضمن تعریفی‌ست که من از تاریخ‌محور دارم.

★ بله. یعنی رمان تاریخ‌محوری به این معنا نیست که نویسنده گزارشی از رویدادهای تاریخی ارائه کند.

نه اصلا. روایت زندگی آدم‌هایی است که به نحوی تحت تأثیر آن وقایع هستند.

★ جایی آزمون به کرامت «تهران، شهر بی‌آسمان» اشاره می‌شود...

بله. کرامت در یکی دو رمان دیگر من هم هست.

★ حرکت امت به نحوی نماد نوعی از خشونت است که البته خود هم قربانی آن است. بعض روزگاری هست خشونت بر او اعمال می‌شده و حالا او عامل این خشونت است. «سیمیددم ایرانی» به این خشونت که نوعی خشونت مذکر می‌شود به آن کفت با...

نریتکی ...

★ بله نریتکی. این نریتکی در «سیمیددم ایرانی» هم هست و همین نریتکی است که ایرج را به‌لحاظ روانی به هم می‌ریزد و آن خاطره نوم جنان درهمی‌اش هم مانه‌اند که باعث می‌شود درک نخواهد میهن را ببیند.

مربوط است. این به روان مرد شرقی و تربیت جنسیت‌زده او مربوط می‌شود. دوصرتی‌که واژه‌ی سیراز روس ماجرایی است که اصلا به میهن ربطی ندارد و در غیاب میهن اتفاق می‌افتد. ولی جب ایرج نمی‌تواند آن را حضم کند و این باعث می‌شود نتواند دیگری از تسلط ممان نریتکی بر روح و روان یک جامعه باشد.

★ رمان یک شخصیت جالب دیگر هم دارد و آن هم آقای بلانکلیف است.

بله، او هم یکی ازکسانی‌ست که از اینده مهم می‌ترسد و البته بسیار باهوش است. او که در آن هتل کمنام پنهان شده است با یک جو تجاهل سقراطی از ایرج می‌پرسد بیرون جو جه خبر است؟ و بعد به او اندرز می‌دهد لطفا خوب نگاه کنید. جیزهایی که می‌بینیم اغلب مهم‌ترند از جیزهایی که نمی‌بینیم.

★ ابتدای رمان که ایرج بعد از بیست‌وجشت سال به تهران برگشته است، شهر را جنان نسبت به بیست‌وجشت سال پیش متفاوت می‌بیند که اصلا برایش آشنا نیست... در این قسمت از رمان آدم احساس می‌کند شهر حافظه‌اش را از دست داده است و این بی‌حافظگی یا بی‌حافظگی آدم‌ها نیز بیوند خی‌خورد. یعنی آدم و شهر به‌واسطه این بی‌حافظگی یکی می‌شوند و این بی‌حافظگی اصلا انگار جزئی از ماهیت تهران است و در این سال‌ها هم شده‌دند. من گاهی به می‌خواهم داستانی بنویسم که نیاز دارد به توصیف یک خیابان یا یک مکان که سال جهارسال پیش آن را دیده‌ام، نمی‌دانم آن مکان یا خیابان هنوز به همان شکل جهارسال پیش وجود هست یا نه و مجبورم محض اطمینان دوباره بروم و نگاهی بیندازم. یعنی حافظه شهر این قدر وناامنست دشد...

بله. مثلا مدرسه‌هایی که ما در آن‌جا درس خوانده‌ایم جیزهاکدام دیگر موجود نیست. خانه‌هایی که ما در آن‌جا به دنیا آمده‌ایم دیگر نیست. درصورتی‌که جنین جیزی را در کشورهای به‌سامان نمی‌بینید. حتی یا این‌که جنوب و به‌خصوص جنگ جیزی دوم به بحش‌هایی از اروپا خیلی صدمه زد. غیرممکن است ملتا شما یک آلمانی همین‌سوال ما را بیدا کنید که مدرسه‌ای که در آن درس خوانده دیگر موجود نباشد. یا خانه‌ای که در آن به دنیا آمده و مغازه‌ای که پسرش در آن کار می‌کرده از بین رفته باشد. این‌ها همه جیز خودشان هستند و بعضی خانه‌ها کب خیلی قدیمی است بسلاک دوام آورده‌اند ولی جیزها تنب شده که این خانه ملتا در سال ۱۷۵۲ ساخته شده. ولی جب در تهران من از وقتی که به دنیا آمدم همین‌جور دارد بنایی می‌کنند. در هر محله‌ای که من زندگی کرده‌ام مدام یک خانه‌ای را خراب کرده‌اند تا دوباره بسازند. دلیلش را می‌دانم اما آن را نمی‌فهمم. از طرف دیگر مسئولان جواب‌گو این شهر رفتار می‌کنند که انگار خانه هستی آنهاست.

★ بله. مثلا آن خانه‌ای که ایرج سه بلوار نسوکی معروف در شن‌پزنیورک می‌رود در عین تغییراتی که طبیعتا طی این همه سال در آن اتفاق افتاده. کم‌وبیش می‌تواند حال‌وهوایی را که گوگول قرن نوزدهمی از این خیابان به دست داده است حس کند...

بله، یا شما بارس هوکو را می‌توانید در پاریس فعلی بیدا کنید. ولی از تهران گذشته. تهران یکی دو نسل پیش. جه داریم؟ هیچ! این بی‌حافظگی و بی‌ناامنی‌بودن همه جیز در جهره این شهر مدام مرا متحیر می‌کند جون آن را جنا نمی‌آورم.

★ جایی از «سیمیددم ایرانی» مهمن می‌گوید: «تجربه‌ای ما آن‌قدر هولناک بوده که حافظه‌ی ما را نابود کرده است.» این جمله را ارجاع می‌دهد به همان بکی که از ماهیت تهران است و در این سال‌ها هم شده‌دند. من گاهی به می‌خواهم داستانی بنویسم که نیاز دارد به توصیف یک خیابان یا یک مکان که سال جهارسال پیش آن را دیده‌ام، نمی‌دانم آن مکان یا خیابان هنوز به همان شکل جهارسال پیش وجود هست یا نه و مجبورم محض اطمینان دوباره بروم و نگاهی بیندازم. یعنی حافظه شهر این قدر وناامنست دشد...

بله. همه‌جیز عوض شده است و از طرفی گویی شکافی که بین ایرج و خانواده‌اش افتاده نیز دیگر ترمیم‌شدنی نیست. «سیمیددم ایرانی» روایتی است از بحران و تنش انسان درسنی هم هست که رشته در تاریخ زیسته این انسان دارد و به تجربه‌های اجتماعی و تاریخی‌واریزی‌دمد. آن‌چه می‌خوانید گفت‌وگویی است با امیرحسن چهل‌تن، به‌مناسبت تجدیدچاپ این رمان. چهل‌تن در این گفت‌وگو، چندنکته خواهید خواند. علاوه‌بر «سیمیددم ایرانی»، از دورمان نازهاش، «طوطی سمج» و «حلقه‌ی عاشقان ادب» نیز سخن گفته است و همچنین از آخرین سرنوشت رمان «تهران، آخرالزمان» که همچنان در ارشاد است و تکلیف ناملموم دشواری‌های پیش‌روی نویسنده ایرانی. دشواری‌هایی که نویسنده را دلسرد می‌کنند و از نوشتن بازمی‌دارند، از دیگر موضوعاتی است که در این مصاحبه از آن سخن رفته است. به اعتقاد چهل‌تن این روزها مسئله قاچاق کتاب نیز به این دشواری‌ها دامن زده که این خود ریشه در مسئله‌ای دیرین دارد: مسئله‌ی ممیزی؛ مسئله‌ای که همچنان از اجزای تفکیک‌ناپذیر این دشواری‌ها است. گفت‌وگو با امیرحسن چهل‌تن را می‌خوانید.

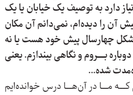

سیمیددم ایرانی
امیرحسن چهل‌تن
نشر نگاه

عطف

شعرهای محمودکیانوش

شرق: مجموعه کیانوش برای مخاطبان ادبیات چهره‌ای شناخته‌شده است. نمونه کاری او گستره وسیعی از ادبیات را دربرمی‌گیرد؛ از شعر و داستان گرفته تا ترجمه و نقد ادبی و نوشتن شعر و داستان برای کودکان و نوجوانان و طنز اجتماعی. کافی است تنها به فهرست ترجمه‌های او نگاه کنیم تا گستره و تنوع کاری او را دریابیم. در این فهرست نام شاعران و نویسندگانی با سبک و سیاق‌های مختلف به چشم می‌خورد. «مالون می‌میرد» ساموئل بکت؛ «سیر روز در شب» یوجین اونیل. «زنی که کربوئت و عشق در میان کوه‌های بوهمن» هر دو از دی. اچ. لارنس. «شعر سیاهان امریکا»، «بازگشت به رادیوم» امه سزر و «خانه بزاردا آلبا»ی لورکا از جمله این ترجمه‌هاست. او همچنین ۱۷ دفتر شعر، ۱۷ اثر داستانی، ۱۳ اثر در زمینه نقد ادبی، ۸ دفتر شعر و ۶ اثر داستانی برای کودکان و نوجوانان، مقالاتی در تعلیم و تربیت و سه اثر در زمینه طنز اجتماعی را در کارنامه خود دارد و آثاری نیز از او به زبان انگلیسی به چاپ رسیده است. کیانوش در زمینه زوروتاسیم ادبی نیز غلبان بوده و عضو مدیر هیئت‌تحریریه مجله صدف و سردبیر این مجله و مدتی هم سردبیر مجله سخن بوده است. «کتاب دوستی» مجموعه‌ای از شعرهای کیانوش است که اخیرا منتشر شده. این کتاب چاپ‌های کیانوش است که اخیرا منتشر شده. پیشگفتار آن نوشته کوبره شعرهای او از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۶۷ است به اضافه ۵ شعر از قدشته‌های دورتر. کتاب همچنین مقدمه‌ای مفصل دارد با عنوان «شعر ایرانی، شعر جهانی». این مقدمه درباره شعر معاصر ایران است و در باب این موضوع که شعر معاصر با جهاناحوالتوسه جهانی شود وکجاها از جهانی‌شدن بازمانده و دلایل این بازماندن جیست. در این مقدمه، نگاه کیانوش به شعر معاصر ایران نگاهی نقادانه و آسیب‌شناسانه است. او ضمن نشان‌دادن بخش‌هایی از شعر شاعران معاصر ایران که به اعتقاد او جهانی هستند یا قابلیت جهانی‌شدن دارند و آن‌ها بود، به بخش‌هایی هم از شعر همین شاعران ایران می‌کند که به عقیده او جهانی‌شدن بازمانده‌اند. کیانوش آن‌چه را که رکود «معامله بی‌عاره‌ومرده» می‌نامد به عنوان مانعی بر سر راه جهانی‌شدن شعر ایران مطرح می‌کند و معتقد است در شعر جانشان معاصر، آن‌جا که دغدغه پسند و تلیه مردم را جایگزین مطرح بودن شعر از جهانی‌شدن بازمانده و آن‌جا که شاعران بدون جیست دغدغه‌ای شعر سروده‌اند، شعرشان به شعر جهانی نزدیک شده است. بخش بعدی کتاب شامل گزیده شعرهای محمود کیانوش است. این بخش ۵۲ شعر از کیانوش را دربر می‌گیرد. وسواس، خاک و آب و آفتاب، ما هم آبیمه، بیقراری، بیاد خروس، چراغها، بازار، باغ ناماراد، ساعتهای دور، از دامن الیزر، بهار در جهان، افسون شب، تهران، تا دم آخر، سادگی از من بود، فرصت، سرو و آبی، شب در بیابان، این خسته، از سر حوضه با سخره، کزدم است. این موش کور، بیاور مکن و ما می‌رویم از جمله شعرهایی است که در این مجموعه می‌خوانیم. آن‌چه می‌خوانیم شعری است با عنوان «اکنون در سکوت» از این مجموعه: «اکنون/ در سیاهی سکوت سر من/ تاکیان فریادی معلق می‌شکند/ خستگی را می‌کوبد/ می‌کوبد/ درهم می‌شکند/ و غباری را می‌افشاند در منظر من/ اکنون/ انفجاری دارم به دور/ انفجاری دست غریب/ که نمی‌آید با آتش و خون/ هر فراری را به نشیب/ و نمی‌افرازد خاکستر عشق و انسان را/ تا اوج گردون».

کتاب‌دوستی
محمودکیانوش
نشر نو

شیراز

مقالاتی درباره شمس تبریزی رو به شمس

نسیم آصف

«کتاب شمس تبریز» عنوان اثری است از مهدی سالاری‌نسب که به تازگی در دو جلد توسط نشر نی منتشر شده است. جلد اول کتاب با عنوان فرعی «طرحی از منظومه حکمی و هنری شمس تبریزی» به اندیشه‌های شمس اختصاص دارد و جلد دوم با عنوان فرعی «شعرهای منثور، شعروارها و کزین‌گویه‌های مقالات شمس» به شعرها مربوط است. این کتاب آن‌طور که نویسنده توضیح داده است، دو هدف اصلی را دنبال می‌کند: نخست ارائه طرحی پیشنهادی است برای ترسیم منظومه فکری شمس. نویسنده برای تحقق این هدف، نقشه‌ای به دست داده «تا خواننده بتواند با کمک آن در اقلیم رازآلود مقالات شمس گشت‌وگذار کند و با جغرافیای پیچیده آن هرچه بیش‌تر آشنا شود».

هدف دیگر کتاب بیرون‌کشیدن و ترسیم مجموعه‌ای از اشعار منثور و گفتارهای شعروارهٔ شمس از میان انبوه عبارات «مقالات» است. نویسنده درباره این بخش از کتاب نوشته: «برای انتخاب این شعرهای مستتر در میان گفته‌های شمس سر تا ته مقالات را چند بار جست‌وجو کردم. در همان حین بخش‌هایی را هم که حاوی اندیشه‌ها و تعالیم او بود برمی‌گزیدم. از آغاز کار، چگونگی تنظیم صحیح و نزدیک به حقیقت نظام فکری شمس، مسئله و دغدغه اصلی این تحقیق بود است. و طرحی که تحت عنوان منظومه حکمی و هنری شمس تبریزی به دست داده‌ام نیز بار تغییر کرده و متن حاضر نتیجه نهایی این تغییر و تحولات است. این طرح و تبویب بر اساس گفتارهای باقی‌مانده از او در مقالات صورت گرفته و من تلاش کرده‌ام هرچه بیش‌تر قرین حقیقت باشد. اما قطعا یک برداشت ممکن از بی‌نهایت طرح و تف